

## من و کتله‌ی وسیع جوانان، تشنه‌ی معلومات تاریخ واقعی، بخصوص حقایق و رویدادهای بیش از شش دهه اخیر کشور خود میباشیم بخش پنجم

فرزاد مجید پور

کنونت که امکان گفتار هست  
بگو ای برادر به لطف و خوشی  
که فردا چو پیک اجل دررسد  
به حکم ضرورت زبان درکشی  
( سعدی )

( اول )

خواننده محترم و گران ارج!

شاید بگونه‌ی در جریان باشید، بنا به درخواست جوان علاقمند به تاریخ جنبش‌های چپ در افغانستان و رهبران آنها، تحت عنوان محمد طاهر « بدخشی »، آقای محمد اسماعیل « اکبر »، نوشته‌ی را در چند سایت و تارنما و فیسبوک خودش به نشر رساند. ما نیز در همین صفحه برای « بحث و گفتمان » آن نبشته‌ی مذکور را مجدداً به نشر رساندیم. به نظر ما، متن نبشته یاد شده « اکبر »، با محتوای نبشته‌ها و دیدگاه‌های صاحب نظران با اعتبار - کشورهای تاجیکستان و افغانستان درباره ابعاد زندگی شخصیت، اندیشه‌ها و عملکردهای - « بدخشی » هیچ همخوانی و همسوی ندارد - که ندارد. و در ضمن هموطنانی چند - زریعه ایمیل، ما را برحذر داشتند، که به نبشته‌های محمد اسماعیل « اکبر »، در مورد محمد طاهر « بدخشی » و همچون نوشته‌ها...، اهمیت نداده، و به هیچ وجه، وقت خود و دیگران را ضایع نسازیم. همچنان تاکید داشتند، این نوشته و همچون نوشته‌ها، در خود تناقض، تحریف حقایق، موضوعات، من درآوردی و افراط و تفریط زیادی در واقعیت‌گویی، در خود نهفته دارند. نیز اضافه کردند در این سرزمین ( افغانستان ) قبیله باور و قبیله پرور، دیدگاه کشاده و وسیع کمیاب است و مسئله‌ی - « گفتمان »، « کی خوب » است یا « سزاوار » و یا « کی - بد و مورد نکوهش - را - نقطه پایانی نیست. چون هر دره و سمت، قوم و اتنیک، دین و مذهب، کیش و طرز فکر و غیره از خود قهرمان، رستم، رهبر و پیامبر داشتند و دارند و تا سالهای دیگر خواهند داشت و هر چه را پذیرفته اند غیر قابل تعویض می دانند... با وجود توصیه آن - بزرگواران هموطن، لازم دیدیم - کار خویش را برای رسیدن به مقصود ( دریافت حقایق از رویدادها... ) دنبال کنیم. خوب می دانیم که خدای تفکر و اندیشه، حق و حقیقت - ما را در این راه، یار - یاور و رهنما خواهد بود.

برای درک درست مطلب، به سراغ بخش‌های از نبشته‌ها، دیدگاه‌ها و شعرهای برخی از صاحب نظران و بزرگان فرهنگ، سیاست و علم ( صرف نظر از اسم مکمل و رتبه‌ی علمی ایشان که همه شناخته شده اند ) می رویم. و همزمان طالب ارائه نقطه نظرهای چیزفهمان و علاقمندان عرصه علم، سیاست، فرهنگ و اجتماع خویش هستیم و اگر حرف و حدیثی در باره به گفتن داشته باشند، ما و علاقمندان را مستفید گردانند، راستی فرمایشات بزرگان را بادقت و با علاقه می خوانیم - تا بیش از پیش بدانیم و به اندوخته‌های خویش بیافزاییم. اینک، کم - کم، اندک - اندک و گوشه - گوشه‌ی از دیدگاه‌ها، نظریات و اشعار از قلم بدستان چند -

عرصه فهم و دانش را، پیرامون ابعاد شخصیت م. ط. « بدخشی»، برای شناخت بیشتر آن جانباخته راه و آرمانش، پیشکش خوانندگان گرامی می کنیم:

استاد واصف « باختری » از پیوستگی و تسلسل تاریخ قرن‌ها سرزمین ما ( افغانستان ) حرفی و سخنی دارد : «...گیسوان سپید تاریخ، بانگ زنگ‌های اشتران کاروان حله و ریگستان های تشنه راه ابریشم را به گواهی فرا می خوانم، که از آن روزگاران که چراغ زنده گی سخن‌سالار زبان ما "فردوسی" به خاموشی گراید و از آن هنگام که حجت آرمانگری "جزیره خراسان" از بیراهه های ساحل طلایی آمو، رهسپار "یمگان" تا سالی چند پیش از این، هیچ گوش را یارای آن نبود که آوای رویش گیاهان پر تحرک فاتح آغشته به عطر نور و درخشش الماس را در باغستان پاییز زده فرهنگ ما بشنود، آنگونه که محمد طاهر "بدخشی" شنید و هیچ نایی نتوانست سرود سال‌های نا شکفتن تاریخ را به آن صلابتی بخواند که "بدخشی" خواند. به صلابتی که صدای او ... صداها، صدای همه سده ها شد در کوهستان‌های سرزمین ما و در قلمرو گسترده تاریخ فرهنگ معاصر ما ... طنین افگند...در سیمای یک طراح پیش اندیش و پیش‌آهنگ و نه پیشداور، در آستانه زمان استاد و استوار ایستاد و تیمارگر زخم‌های تاریخی ما شد و اگر از خویش فرمان برد برای آن بود که بر او فرمان نراندند ... با نیروی هر چه تمامتر بر چهره مسن شده تاراجگران؟ تاریخ و فرهنگ کوبید... به قول هگل او هم نهی کننده بود و هم نفی کننده، هم جویباری رو به دریا بود و هم دریایی رو به جویبارها و در کار آمیختن هستی های کوچک و گذرا برای آفریدن هستی بزرگ و دیرمان، هوشیدروسوشیانی موعود در زادو بوم زردشت و بیگمان بشارت خروج را آخرین و خشور...» (1)

استاد شعر، « باختری»، حرف و کلام دیگری نیز دارند: " ... [ محمد طاهر ] « بدخشی » خلاف عده زیادی از رهبران جریان های سیاسی که غالباً با رگ های آماسیده گردن و مشت های گره کرده صحبت می کردند، در جدی ترین بحث ها خشم‌گین نمی شد... و خشم خود را می خورد... یک مساله دیگر در شخصیت مرحوم بدخشی بسیار شایان توجه است، شما تصور کنید در فاصله سال‌های بین 1340 - 1350 خ یک دهه را در مورد ابراز نظر قرار دهیم، روشنفکران ما یا باز بگویم شبه روشنفکران ما مخصوصاً آنانی که در سازمان‌ها و نهادهای چپ جای داشته یا به قول یک نویسنده اروپایی، در پیاده روی چپ خیابان تاریخ حرکت می‌کرده، اصلاً به استادان نسل پیش از خود یانسل های پیش از خود اصلاً اعتنای نداشتند، برای آنها شخصیت‌های مانند استاد بزرگوار، "بی تاب"، عبدالهادی "داوی"، استاد خلیل الله "خلیلی"، مرحوم مولانا "خسته"، مرحوم مولانا محمد سلیم "طغرا"، مرحوم میا عبدالکریم "حسینی" بدخشانی، مولانا غلام نبی "کامه وی"، مرحوم عبدالحی "پنجشیری" و یک عده ادبا و شعرا... و تاریخ نویسان... دیگر اصلاً ارج و بهایی از دیدگاه و یا در دیدگاه این عناصر چپ نداشتند، هنگامی که با یکی از این ها روبرو می شدند، یا نامشان را می شنیدند یا کتاب شان را می دیدند برخوردشان چگونه بود، مثل برخورد کسی که به یک گورستان بسیار قدیمی برود و کتیبه های قبرها را بخواند... جالب است که [محمد طاهر] بدخشی با بسیاری از این ها - من از ایشان نام بردم اگر حشر و نشر دایمی نداشت به مناسبت‌های به دیدارشان می شتافت، برایشان حرمت و ارج زیاد قایل بود، دست‌شان را می بوسید... و ... هنگام که مولانا می گویم، مولانا زیاد است... فوراً سیمای تابناک مولانا جلال الدین محمد "بلخی" پیش نظر ما می آید... وقتی که مثنوی می گویم... مثنوی... زیاد است... مثنوی مولوی پیش چشم ما مجسم میشود... [ محمد طاهر ] بدخشی کلمه "طاهر جان" را در نظر پیرمردان بسیار معظم آن دوره به خود اختصاص داده بود، هنگام که آنها "طاهر جان" می گفتند فقط منظورشان - یک "طاهر جان" بود که یگانه

بود...» [شعر توشیح مرحومی غلام نبی صوفی « عشق‌ری» برای طاهر جان (محمد طاهر بدخشی) از اینجا آغاز می‌یابد و پیداست]

جای دیگر استاد سخن «باختری»، دیگاه و اندیشه‌ی م.ط. «بدخشی» را برای اقوام و ملیت‌های ساکن کشور اینگونه میدانند: «... مرحوم "بدخشی" خلاف آنچه که یک عده تصور می‌کنند هیچ‌گونه تعصب و تنگ‌نظری نداشت، نه با قومی دشمن بود، نه با زبانی دشمن بود، نه با فرهنگی دشمن بود. منطق آن بزرگ این بود که تاریخ - یا جبر تاریخ - یا شرایط و مقتضیات خاص در یک مرحله تاریخی همه ما را بر سر یک سفره نشانده، در این سفره نه کسی باید بیش از حد شکم پاره کند، و نه کسی باید گرسنه از سر این سفره برخیزد...» (2)

استاد ادبیات «باختری»، تاکید دارند و شهادت می‌دهند که: «... برعکس همه تبلیغات دشمنان آن‌چنانی که من بدخشی را می‌شناسم او در فکر سیطره و برتری قوم و قبیله خود و انتقام‌گیری از قبیله و قوم حاکم نبود؛ برعکس او به قوم و قبیله برتر اعتقادی نداشت و به هم زیستی مساویانه و برادرانه همه اقوام افغانستان می‌اندیشید. او بیش از هر شخصیت دیگری در تاریخ مبارزات سیاسی افغانستان به وطن واحد و تشکیل ملت- دولت درین جغرافیای به میراث رسیده کنونی اعتقاد داشت؛ ولی رسیدن به این مأمول را فقط در اشتراک عادلانه همه اقوام کشور در نظام و اداره کشور میدانست...» (3)

استادی زمانه‌ها «باختری»، به ناسپاسان و نمکدان شکنان، اینگونه- هیبت دارد: " ... اندوه بر ما اگر پنداریم که او (بدخشی) زندانی حصار تنگ تنگ‌چشمی‌های سرزمین برتر و قبیله برتر و ملت برتر بود. اندوه بر ما پنداریم که او در ویرانه‌های تاریخ تنها در جستجوی «شکوه» گمشده قبیله خویش بود و اندوه بزرگتر بر ما که همه ما هم در آن حسرت تاریخی خویش از او نا آگاهی قرص گرفتیم و هم دشنامش دادیم ... " (4)

استاد کامل «بیکزاد»، دانشمند تاجیکستان اندیشه‌ی فلسفی محمد طاهر «بدخشی» را، اینگونه شرح می‌دهد:

« به منظور شناسایی محمد طاهر بدخشی و تفکر فلسفی او لازم می‌دانم تا مطالب ذیل را به صورت فشرده عنوان نمایم، تا مقدمه‌ای باشند بر ادامه تحقیقات مفصل و همه‌جانبه در آینده. این گزارش از نکات زیرین عبارت‌اند:

یکم: «استاد محمد طاهر بدخشی [ 1312- 1358 خ ] ( 1933- 1979 م ) از نگاه کلی یک فیلسوف تمام عیار معاصر افغانستان بود.

دوم: جنبه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی، عرفانی، حزبی و غیره تابع شخصیت او بودند.  
سوم: پشتوانه فلسفی او را در جوانی میراث عرفانی متفکران اسلام، فلسفه مشاء و فیلسوفان معاصر شرق و غرب تشکیل میداد.

چهارم: اسلام به نظر استاد "بدخشی" جزیی از فرهنگ مردم افغانستان بود" او به پیروان خود توصیه کرد که " عناصر مثبت و زنده اسلام را بیاموزید و در زندگی عملی خود استفاده نمایید." او مناسبات شخصیت‌های پیشاهنگ ترک، ایرانی و هندی را نسبت به اسلام برخورد دگماتستی و کتابی (غیر علمی) حساب نموده است... بدخشی طرفدار آموزش عمیق و همه‌جانبه فرهنگ اسلامی بود.

پنجم: بدخشی در اظهارات رسمی خود در سال 1350 ش (1971 خ) از جانب سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، خود و پیروان خود را انقلابی و وطن پرست و دارای جهان بینی علمی نامیده است. ولی نظر او به انقلاب، وطن و جهان بینی نگاه فلسفی بود.

ششم: انقلاب برای او عکس الم بود بر ضد ظلم ملی ملتی بر سایر ملتهای افغانستان. بدخشی میخواست که همه ملیت های افغانستان از آزادی و برابری سیاست برخوردار باشند. ملتی بر ملت های دیگر حکمفرمایی ننماید... زیرا ملت ها خورد و بزرگ نمی شوند. آنها ارزش های عمومی بشری و فرهنگی می باشند.

هفتم: " بدخشی وطن دوست راستین بود، افغانستان را با تمام اقوام و ملیت های گوناگون دوست میداشت. بخاطر آزادی و استقلال واقعی و حق ملی همه آنها تلاش میکرد. دوستداری وطن از خانواده، دیهه، ناحیه، ولایت و منطقه مشخص آغاز میگردد. وطن کلی مجرد و مطلق وجود ندارد...

هشتم: " آگاهی بدخشی به ملت و مسئله ملی بکلی نگاه فلسفی بود... بدخشی ملت گرا و شوونیست نبود... او فیلسوف ملت شناس بود، تاکید می کنم نه ملت گرا، بلکه ملت شناس بود... فهمش (درک) مارکسیستی ملت او را قانع نمی کرد... مثل آنکه بدخشی اولین فیلسوف معاصر شرق است که به ملت ارزش فلسفی قائل شده است...

نهم: ما اولین بار اصطلاح ملت شناسی را نسبت بدخشی استفاده کرده ایم. این اصطلاح چنین معنی دارد که بدخشی به مسئله ملی همچون محقق و پژوهشگر مناسب (برخورد) نموده است...

دهم: عقیده ما دائر به این مسئله که استاد بدخشی دانشمند و نظریه پرداز ملت شناس است و به این واقعیت تکیه دارد که اکثر آثار باقیمانده او به مسئله های ملی و وطن دوستی بخشیده شده اند...» (5)

( تشنگان راه حقیقت... )

ادامه دارد

منابع و موخذ:

1. آخرین و خشور گوگل.
2. یوتیوب و گوگل
3. همانجاها.
4. همانجاها.
5. گوگل